

فقدان دو حاکمیت : قانون و عقل (قانون جنگل ، تکفیروبدویت)



میر عبدالواحد سادات

یاد داشت :

من این نبشته را به روح پر فتوح پیغله فرخنده این دخت با شرف افغانستان اهدا مینمایم ، که هلاج وار بنام دین در حالیکه خود جوینده دین واقعی بود ، قربانی جهالت گردید.

خون پاک فرخنده این پیام را برای همه یی ما میدهد که :

از خواب غفلت بیدار شویم

سوختاندن فرخنده کشته شدن یک فرد نیست ، سوختاندن فرخنده :

سوختاندن انسانیت است

سوختاندن عالیترین معنویت دینی و جفای بزرگ در حق خدا و قرآن است .

سوختاندن ارزشها است ، سوختاندن عالیترین ارزشها و اصول قبول شده جهانی حقوقی است .

سوختاندن فرخنده یک شکست اخلاقی است ، در آنروز شمله کاکه های کابل جان و ارزشهای وطنداری ،
وطنوال ، هم میهن ، همشهری و شهروندی لگدمال و ارزشهای وطنی : لحاظ ، پاس ، حرمت ، صفا ،
محبت ... لگد مال گردید. اینها ارزشهای اند که در عدم آن شهر و کشور وحشتسرای بیش نخواهد بود .
فرخنده درد مشترک تمام افغانان با وجدان است ، این حادثه ننگین از تنزیل و سقوط ما پرده بر داشته
است :

هیچ حیوانی به حیوانی نمیدارد روا

آنچه این نا مردمان با جان آدم کرده اند

رومان رولان نوشته بود :

« آنچه از همه دردناکتر است فقر و بیماری نیست ، بی رحمی مردم نسبت به یکدیگر می باشد »

محبت بال عنقا شد، وفا گم گشت از عالم

حیا گم شد محبت مرد بی رحمی تولد شد

باری افلاطون گفته بود :

« برای جامعه فضیلت و اخلاق از نان شب هم واجب تر است ، اگر جامعه شکست اخلاقی بخورد با هیچ
نیروی نمیتوان آنرا جبران کرد »

در آن روز سیاه به ناموس یک شهر و یک کشور تعرض دسته جمعی و حیوانی انجام یافت :

ز ناموس در شهر نامی نماند

به سازو به قانون مقامی نماند

« اکبر نامه »

فرخنده درد جانکاه جامعه مصیبت زده طراز استبداد شرقی را بازتاب داد که افزون بر جهل و عقب ماندگی
قرون ، جنگ این نا میمون ترین برگه تاریخ که مصیبت و نحوست بار میآورد ، درین چهار دهه بر آن
تحمیل گردیده است . جوانان اوباش که دست به این جنایت زده اند محصول همین مصیبت و نحوست می
باشند ، افراد بالاتر از بیست سال بخاک و خون کشانیدن شهر شانرا بیاد دارند ، انارشی تنظیمی ، دهشت
طالبان و فقر و بیکاری حاکمیت فساد در سیمای آنان باز تاب دارد .

خشونت ذاتی درون جامعه (ما نخستین درس « ضربه و ضربو را با سیلی فرا گرفته ایم » و خشونت تحمیلی بر جامعه با تمام ابعاد آن همراه با روان خراب « میل به آزار » و ذهنیت تکفیری در سیما و عملکرد این اردال و اوباش آشکارا بود . آنان زشتترین مظاهر جامعه مرد سالار و ذهنیت زن ستیز در تیاتر سیاه از جهالت و بدویت در تاریخ افغانستان ثبت نمودند . (باید خشونت زدایی با بررسی و تحقیق همجانبه آن به یک حرکت ملی مبدل و در مقیاس کل کشور سازماندهی گردد)

فرخنده درد مکتوم جامعه را علنی ساخت و آشکارا ساخت که یک بخش جوانان ما منفعل و بی تفاوت بزرگ شده اند ، در شهر و کشوریکه معیار دین ریش و معیار پیشرفت بلند منزل با پول چور و چپاول باشد همین قماش اوباشان محصول آن می باشند .

فرخنده قربانی جهالت در کشوری گردید که بخاطر مقاصد استعماری مورد استحمار قرار گرفته است ، افزون بر آن سالهاست که افغانستان مورد هجوم بنیادگرایی منطقه و بین المللی قرار دارد ، هجومیکه در اوج جنگ سرد و تا کنون با دهها هزار عرب و عجم شرارت پیشه بدرقه گردیده است .

این سونامی بنیادگرایی اربعیون عرب ، دیوبند و قم است که اسلام بیشتر از هزار سال افغانستان را که متساهل و آمیخته با عرفان را به شریعت تکفیری مبدل ساخته است و عمق تراژیدی ما این است که بقول حضرت مولانا : ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم.

اکنون که در برابر خاکستر فرخنده قرار داریم ، باید بشکست خود صادقانه اعتراف نمایم و خود را در قتل او شریک بدانیم و از پیام عبرت بار این معصومه - مظلومه پاسداری نمایم و صدایی فرخنده را به زمانه منتقل نمایم و تعهد بسپاریم که : آزادی ، عدالت و حیات مدنی را دفاع و حراست مینمایم .

بدینرو :

در پهلوی تقبیح و محکوم کردن جنایت و داد خواهی و عدالت برای جنایتکاران ، متوجه رسالت دومی خود باشیم . وظایفیکه نهایت مبرم و با اهمیت و هست و بود جامعه بدان تعلق دارد . هر افغان و وطن دوست از تجزیه کشور بیمناک است ، اما فراموش ما نشود که خطر از هم گسیختگی اجتماعی و انقراض جامعه مهلک تر از آن می باشد .

وظیفه اساسی آسیب شناسی عمومی می باشد که باید همجانبه ، عینی و بر اساس واقعتهای تلخ ، بدون سلیقه سیاسی ، ایدیولوژیک و مذهبی انجام یابد و معطوف به علت های کثرالجوانب باشد ، زیرا پرداختن به معلول ها درد ما را دوانه مینماید . بسیار خوب و ضرور است تا حوصله به کنه مسایل و شگافتن علت را پیدا نمایم و به عینیت های دست یابیم که به مذاق ، سلیقه و ماحول ذهنی ما سازگار نیست ، اما مبین درد وحشتناک درون جامعه ما می باشد .

(social pathology) آسیب شناسی اجتماعی به کلی گویی نمیشود باید توسط متخصصین همین عرصه انجام یابد ، تا مجموع نا هنجاریها خلاف پذیرش عام اجتماعی ، قانون و اخلاق مورد ارزیابی قرار گیرد . (گفته می شود در وزارت عدلیه یکصد و پنج حزب سیاسی راجیتر می باشد ، ایکاش برابرنصف آن مراکز روانشناسان اجتماعی وجود میداشت)

ملامت کردن ملا یکطرف قضیه است ، باید به ملامتی خود (روشنفکر) بپردازیم و معترف باشیم . یک بخش تراژیدی به کم کاری و بد کاری روشنفکر افغان ارتباط میگیرد .

ملا و روشنفکر ما بیسواد نمی باشد ، بد سواد است و این بد سوادی کشنده تر از بیسوادی مردم عادی می باشد . روشنفکر ما این سیزده سال را در جنگ دانشگاه و پوهنتون هدر داده ، به قوماندان چلم برداری کرده و یا مداحی زور و زر سالار را کرده است ، همین روشنفکر رهنما و ترجمان قوماندان ، تنظیم و طالب در دولتهای اروپاهی و امریکا و ... گردیده است .

اگر ما درست آسیب شناسی نمایم و متعهد باشیم در فردا که احساسات فروکش کرد به گوشه عزلت نخواهیم رفت (و این خطر ما را که در بیرون افغانستان هستیم زود تر تهدید مینماید) و (19) مارچ را به بحیث روز آزادی ، عدالت و حیات مدنی پاسداری خواهیم کرد . اگر روشنگر افغان متعهد و متحد عمل نماید شهادت فرخنده به نقطه عطف در جدل تاریخی علم و جهل مبدل خواهد گردید .

سوختاندن فرخنده آشکارا ساخت که جامعه نیاز به رنسانس همجانبه فرهنگی ، دینی و اجتماعی دارد ، بر مبنای همین نیازمندی باید « رنسانس افغانی » را مطرح کرد و « انقلاب فرخنده فرهنگی » را آغاز کرد ، تا اصلاحات در تمام عرصه ها از اخلاق تا قانون و مهمتر از همه در خود ما بوجود آید وزمینه آن مساعد گردد تا در جدل تاریخی علم و جهل و جدل سنت و مدرنیسم را ما بجلو گشوده گردد .

البته زمانی این هدف یک سراب نخواهد بود که ما صادقانه و پایدار در خدمت روشنگری قرار داشته باشیم وداعیه منورانه را بخاطر بیداری وجدان اجتماعی انجام دهیم . با شمع روشنگری به مصاف جهالت برویم و در گام نخست بخاطر خروج خود از « نا بالغی فکری » که ما را محصور ساخته است تلاش نمایم . البته بکار گیری این اندیشه مستلزم تجسر و تعقل می باشد و در غیر آن هم خود ما و هم مردم در « دایره خاص » گروگان خواهند ماند .

در محل سوختاندن فرخنده منا دوم علم و جهل ساخته شود (منار اول را شاه امان اله در نو آباد دهمزنگ بعد از سرکوب ملای لنگ اعمار کرد) تا فرخنده که قربانی ذهنیت متحجرانه اخلاف ملای منگ لنگ گردید ، مورد ارجگذاری همیشگی قرار گیرد و هر روز و همه ساله جوانان ، زنان و روشنگران تعهد شانرا بخاطر مبارزه با جهالت تجدید نمایند .

اظهرومن الشمس است که :

تراژیدی خونبار افغانستان معلول و محصول مداخله خارجی است :

— افغانستان نه تنها قربانی جنگ سرد است بلکه در پساجنگ سرد نیز قربانی بازیهای جیوپولیتیک بازیگران حریص و سیطره جویان بین المللی می باشد .

— افغانستان دیروز نطح جنگ سرد بود ، اما امروز بحیث معبر ورود به آسیای میانه و بخاطر اهمیت بزرگ سوق الجیشی و ستراتیژیک خود « پوست » می اندازد . (کلام حضرت ابولمعیانی بیدل مصداق حال ما است که : طاووس ز نقش گر خود دام بدوش است — بیدل چه عجب گر ز هنر در قفس افتم)

— افغانستان نه تنها حضور گسترده قوای نظامی اجنبی را تجربه کرده و همین اکنون با بقایای آن حیات بسر میبرد ، بلکه در عین زمان : در چهار دهه اخیر در معرض هجوم بنیادگرایی جهادخواهانه و ذهنیت تکفیری قرار گرفته و همین اکنون سونامی بنیادگرایی هولناک که جهان را به وحشت انداخته است بحیث چالش بزرگ هست و بود کشور را به خطر انداخته است .

— افغانستان از چهار دهه بدنسو با جنگ اعلام نا شده پاکستان مواجه است و همزمان در معرض دسایس ایران ، سعودی و شیخ های عرب وهابی و رقابت جیوپولیتیک ، مذهبی آنان قرار دارد ، دهها هزار ارعابی عرب و عجم وهابی در کشور ما اعزام و افغانستان به گورستان آنان مبدل گردیده است .

اما تمام این مسایل بعد جارگی تراژی دی افغانستان را تشکیل میدهد و رخ دیگر مصیبت

بخود ما و تاریخ و جامعه ما ارتباط میبیرد که باید مورد ارزیابی موشگافانه و جدی قرار گیرد ، در عدم پرداختن به این بعد با اهمیت ، نوعی بی مسوولیتی ناشی از تنبلی روشنفکرانه و ساده سازی قضایا مرض صعب العلاج ما را لا علاج خواهد ساخت .

افغانستان بار عقب ماندگی قرون را بدوش دارد و جامعه مصیبت زده شرقی و عقب نگهداشته با مشکلات بزرگ اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی مواجه می باشد . جامعه ایکه بار ها گسست را تجربه کرده و در هر انقطاع مردم بخاکستر آباد کرده های خود نشسته اند .

از (1747 م) که اتحاد قبایل (کنفدراسیون قبایل) باعث ایجاد امپدطوری ابدالی گردید تا قوت گیری دولت مرکزی در اوایل قرن بیست ، افغانستان بی اتفاقی ها و خانه جنگی های مدهش و ورود پای و تجاوز استعمار را تجربه کرده است . از شمس النهار تا کنون که جدل تاریخی علم و جهل با عناصر نو و سنت و تجدد و گذار به مدرنیزم رقم خورده است ، در چند نوبت پیروزیهای موقتی و شکست و نا کامی های مدهش را تجربه کرده است .

به نظر این قلم بزرگترین شکست ما عبرت نگرفتن و عدم کسب تجربه است ، در

لسان پشتو مثل بسیار خوب داریم : (کور خو وسوخیدل مگر دیوارونه یی پوخ شوو) اما افسوس به حال ما ، که هم خانه سوخت و هم ما خام مانده ایم . اموخته ایم که تکرار اشتباه خطا است و با این حدیث پیغمبر اسلام آشنا هستیم که : (کسیرا که از یک غار دو بار مار بگزد از ما نخواهد بود) اما در عمل عین اشتباه را تکرار مینمایم و از یک غار چندین بار گزیده میشویم .

جالب است همه یی ما از تاریخ پنج هزار سال صحبت مینمایم ، اما این سوال را مطرح نمیسازیم که چرا درین صد سال می خیزیم و می افتیم و نان ما در تنور تاریخ میسوزد .

همین اکنون اگر از وعده و وعید ها بگذریم ، واقعیت تلخ این است که در سرراشیب سقوط قرار داریم و خوب است ، قبل از آنکه همه چیز نا بود گردد ، آنچه را از دست ما پوره است انجام میدهیم بنام انسانیت ، وطن و بخاطر رنجهای بیکران مردم و ارچگذاری به روح پر فتوح فرخنده و صد ها خواهر و برادر او که معصومانه قربان میگرددند چه نباید کرد ها ؟ و چه میتوان کرد ها ؟ را مشخص نمایم .

اکثریت قاطع ما خواهان ترقی و گذار به مدرنیزم می باشیم ، اما تنها هوس ، آرمان وایدیال کافی نمی باشد ، همزمان با رشد تدریجی اقتصادی ، فقر زدایی و ایجاد کار ، دولت مشروع - ملی و حاکمیت قانون و حاکمیت عقل و جامعه متساهل از واجبات گذار بشاهراه باز سازی ، ترقی و مدرنیزم پنداشته میشود .

در مورد حاکمیت قانون زیاد صحبت گردیده است و این قلم افتخار دارد که در صف پاسداران این اصل قدم

و قلم میزند . جوهر این افاده مشکل صد سال اخیر افغانستان را در جدل سنت و تجدد تشکیل میدهد (جدل قانون گرایان و شریعت گرایان) شاه امان اله هیچگاهی علیه شریعت قرار نداشت ، تمام هم و غم او این بود تا اصول شریعت اسلامی را در وجود قانون بشکل منسجم تدوین نماید و تطبیق عدالت را از حالت دلخواه ملا و مفتی نجات بدهد به همین منظور اولین قانون اساسی افغانستان را نافذ و نخستین قانون جزآ توسط مولانا عبدالروف خاکی قندهاری بنام (تمسک ال لقصات ا لامانیه) تدوین گردید .

این شاه منور که بحق چهره بزرگ « نوگرایی » تاریخ افغانستان محسوب میگردد ، بدرستی دریافته بود که انفاذ قانون جان مایه اساسی دولت ملی می باشد . در عین حال اربابان جهالت نیز متوجه « ساخته شدن » و « هوشدار » دریافت کردند تا در نقش مدافع شریعت بغاوت نمایند . این « بغاوت » به اشکال و عناوین مختلف تا اکنون دوام دارد .

منادیان و مدافعان تطبیق شریعت اعم از بنیادگرایان جهادی - طالبان و اربابین عرب (تمام انواع آن ... القاعده و داعش) و دیوبند و قم هر کدام اصول شرعی خاص خود را دارند و به تعداد متشرع ، شریعت وجود دارد . در حالیکه قانون در افغانستان که اصول اسلامی عمده ترین مصدر آن می باشد کار خلق خدا را آسان ساخته است و از دوره امانی تا کنون تمام قوانین اساسی و قوانین جزایی اسلامی می باشد و قانون جزاً و کود مدنی بمثابه بزرگترین دستاورد تقنینی کشور در زمان جمعوریت مرحوم داود خان توسط حقوقدانان افغان و مشوره متخصصین مصری و فرانسوی متکی بر مذاهب چهارگانه اسلام و سازگار با احوال « زمانه » تدوین گردیده است .

قانون مداری و حاکمیت قانون و پذیرش آن حد فاصل « بدویت » و « مدنیت » شناخته میشود و آزادی فقط و تنها در ورای حاکمیت بلا شرط قانون قابل تعریف می باشد ، این قانون است که آزادیهای شهروندی و حقوق و وجایب آنان را تعریف و تضمین مینماید .

اربابان قدرت میگویند که طالبان قانون اساسی را قبول ندارد ، سوال این طور مطرح میگردد که خود عالیجنابان به آن احترام مینمایند و با رعایت قانون مشکل ندارند . این تنها ملا نیازی نیست که با قانون مشک دارد دهها و صد های دیگر ذهنیت شانرا از ترس قانون باوران « امریکایی » کتمان میدارند . اگر قانون مرجع و ما آنرا می پذیریم باید به صراحت اعلام نمایم که : **هیچکس بشمول رییس جمهور نمیتواند به عوض پولیس ، خرنوال و قاضی عمل نماید و هیچ اتهام بشمول اتهام توهین به مقدسات دینی توسط اشخاص بررسی شده نمیتواند و تنها قاضی و محکمه صلاحیت دارد در پرتو قانون اتهام را بررسی و فیصله صادر نماید .** این موضوع گره و کلید مشکلات ما می باشد (باید اهمیت قانون و احترام به آن در پروگرام معارف گنجانیده شود)

فقدان حاکمیت قانون محصول دولت ضعیف و شرکت سهامی است که تاکنون دوام دارد ، نبود پولیس ملی و ارگانهای حراست حقوق نا کارا این مصیبت را تداوم داده است (برای من بحیث یک شاگرد حقوق شوک دهنده بود وقتی می شنوم که این قوماندان پولیس ویا آن مسوول دولتی علنی اعلام مینماید که من اسیران را میکشم و ستره محکمه و مراجع حقوقی بشمول مدافعان حقوق بشر سکوت مینمایند ، این ذهنیت آفت آفرین است زمانیکه خود ما پرنسیپ حقوقی را احترام نه نمایم کفاره این بگیر و بکش را مردم مظلوم می پردازد که ما همه روزه شاهد آن می باشیم)

حاکمیت عقل و راسیونالیزم و عقل گرایی انتقادی از ارکان و اصول مدرنیسم پنداشته می شود ، عقل در دین و فرهنگ افغانستان جایگاه شایسته دارد . از خواجه عبدالله انصار میخوانیم : (خداوند ، آنرا که عقل دادی پس چه ندادی و آنرا که عقل ندادی پس چه دادی) (دین انسان عقل اوست ، آنرا که عقل نیست ، دین هم نیست) .

فقدان این حاکمیت به احساسات ، شعار زده گی و آرمانگرایی منحنط میدان مساعد میسازد (میگوییم تا یکنفر افغان است - زنده افغانستان است ، برای تحریک احساس شاید خوب باشد اما در عمل درده - تا سی ملیون با قوای اجنبی بزرگ شدیم) به عوض دشنام به تعویذ نویسان ، باید سوال نمایم که چرا بازار این مکاران گرم است ، تا بیکاری و فقر باشد ، ذهن تعویذ پذیر وجود خواهد داشت ، (کسانیکه بالاتر از پنجاه سال عمر دارند بخوبی بیاد دارند که از طرف همین قماش مردم در

شهر کابل آوازه پخش گردید که یک زن خر شده است و چه بیر و بارو غوغا براه افتید و کار سرویس و تکسی ها چوک گردید و « نیازی های » همانوقت دلیل تراشی ها کردند)

فرمول همیشگی و ساده استعمار از گذشته تا کنون استعمار می باشد (دانشمندگرمی و پرکار آقای افتخارد در همین ارتباط داستان بوسیدن عقبگاه گاو توسط چرچیل را ، به هدف تداوم استعمار در مقاله اخیر خود ذکر کرده است که لب و لباب این فرمول را بیان میدارد)

اگر ما این فقدان را کم بها بدیم نه خود را می شناسیم ، نه مردم و جامعه ونه از خدا و قرآن پی خواهیم برد ، ما تا کنون فرق دین و قوماندان را کرده نمیتونیم و براستخوان شاه دو شمشیره قوماندان قوای عرب بوسه میزنیم و حتی یک فیصد این مجذوبان به صورت درست نمی دانند که آقا چه کارنامه دارد ، همین روش باعث گردیده که قوماندان کنونی نیز انتقاد و توهین بخود را توهین به دین قلمداد مینمایند (چند روز قبل در تلویزیون طلوع بحث جالب ملای محترم و شاعر محترم نادی را می شنیدم ، استدلال عجیب درحرام بودن نوروز ارائه گردید و به حدیث که خود آنرا مشکوک میخواند استناد میکرد که موسی فرزند اسماعیل از عماد شنیده و او از عمید ویا حمید نقل کرده که شخص مدلس بوده و انس ابن مالک از او روایت میکند ، درین استدلال ملای محترم هیچ استنادی به قرآن کریم و روش پیغمبر نمیکرد) ، در همان لحظات کلام مولانا بذهنم تداعی گردید : حیف می آید مرا کین دین پاک — در میان جاهلان گردد هلاک

فقدان حاکمیت عقل ، نقد را در جامعه محبوس میسازد و نبود نقد دست وپای عقل را بسته و همانند فرخنده میسوزاند .

در پرتو حاکمیت عقل خواهیم آموخت که چگونه با دو گرایش : دین ستیزی و غرب ستیزی مقابله معقول و منطقی نماییم .

دین ستیزی گرایش زشتی است که با روشنگری جور نمی آید ف بین دین و دکانداردین فرق وجود دارد از زمان پیغمبر تا کنون در برابر دین ، تاجران دین وجود داشته است با مراجعه به تاریخ و فرهنگ خود مثالهای زیاد را در اختیار داریم ، فریاد حضرت سنایی متوجه همین گروه بوده است :

مسلمانان ، مسلمانان ، مسلمانان ، مسلمانان

از آهین بی دینان ، پیشمانی ، پیشمانی

این موضوع نیز حایز اهمیت که به صورت عام و دربست تمام ملا و علمای دین را کوبیدن معقولیت ندارد ، از مولانا تا همین اکنون ملا ها و علمای دین کم نبوده اند که بخاطر منافع مردم گام بر داشته و مدافع حق و عدالت بوده اند (مولانا و اصف قند هاری رهبر مشروطیت اول ، علامه اسماعیل بلخی ، مولانا خسته و ...)

ما باید با خرافات و تاجران دین و تیکه داران مبارزه و در رابطه روشنگری همجانیه را راه اندازی نمایم .

غرب ستیزی گرایش دو شمشیره است ، در احوال فعلی سر نخ آن تا به مراکز بنیادگرایی منطقه و بین المللی میرسد اما در عمل اکثریت بنیادگرایان شرارت پیشه ساخته و بافته غرب و در خدمت آنان قرار دارد ، لبه تیغ این گرایش متوجه اهداف استعماری و سیطره جویانه غرب نمی باشد ، آماج شان مظاهر تمدن غرب (دیموکراسی ، حقوق بشر ، سیکولاریسم و ...) می باشد و واضح است در عدم علم و تخنیک غرب و عقب نگه داشتن افغانستان بازار بنیادگرایان قرون وسطا رونق میآید . وما که جلال آل احمد خوانده هستیم باید سوال نمایم که آنچه را ما فلسفه اسلامی مینامیم ، ملهم از یونان باستان منی باشد .

ما امروز با **ذهنیت تکفیری** بنیادگرایانه جهادی - طالبانی و القاعده - داعش مواجه می باشیم و منشأ فکری آنان اربابون عرب ، دیوبند و قم می باشد و در مجموع عطای نا مقبول استعمار ، دوران جنگ سرد و وسایل و ابزار در خدمت جیوپولوتیک امریکا - انگلیس و سایر قدرتهای حریص و طماع بین المللی قرار دارند .

ذهنیت تکفیری تطبیق خشن ، خشک و مجرد شریعت را رسالت خود میداند و رسالت پیغمبر را که مکارم الاخلاق می باشند فراموش کرده اند . آنان شریعت خود ساخته شانرا برحق و برتر میدانند و با همین استدلال وبا توسل به سیف الا سلام قاتل و انتحاری تولید مینمایند . علامه سید جمال الدین گفته است : « هیچ دین به اندازه اسلام توسط معتقدان جاهل و متعصب ضربه ندیده است »

هجوم گسترده این ذهنیت بخصوص در نیم قرن اخیر اسلام متساهل و آمیخته به عرفان اسلامی بیشتر از هزار ساله را در حاشیه قرار داده است در حالیکه اسلام به همت متصوفین و عرفای اسلامی که قافله سالاران فرهنگ ما می باشند تداوم یافته است .

ذهنیت تکفیری در طول تاریخ قربانی زیاد از مسلمانان پاکنهاد گرفته است و از ابن سینا تا کنون با خرد و اهل خرد دشمنی کرده اند ، در صد سال اخیر شاه امان اله را « لاتی » و حتی مرحوم داود خان را شهزاده سرخ و ... لقب دادند . با این فریاد و خشورانه ابن سینا آشنا هستیم که :

کفر چومنی گزاف و آسان نبود — محکمر از ایمان من ایمان نبود

در دهر یکی چو من و آن هم کافر — پس در همه دهر یک مسلمان نبود

بعد از انفاذ قانون اساسی (1965 م) رژیم شاهی که فضای مبارزه صلح آمیز سیاسی بوجود آهد همین ذهنیت جوانانیرا که صدایی حق و عدلت را بلند مسکردند تکفیر و منجمله عبدالرحمن را در لغمان ، قادر را در هرات و سیدال سخندان را در صحن پوهنتون کابل با بربریت به شهادت رساندند ، آنان نخستین فرخنده های ذهنیت تکفیری در نیم قرن اخیر می باشند .

امروز ذهنیت تکفیری همچون سرطان در مجموع افغانستان گسترش یافته است و هزاران مدرسه در خدمت این اندیشه قرار دارند و هنوز هم دولت بر اشتباه تاریخی آقای کرزی صحنه گذاشت و مدرسه بزرگ وهابی - سعودی را در شهر کابل اعمار مسنماید ، معلوم نیست که برای کشور با سی و پنج هزار قریه ما به چه تعداد ملا و عالم دین ضرورت داریم . پخش ذهنیت تکفیری در جامعه زمینه پذیریش داعش را مساعد میسازد .

باید متوجه باشیم که طوفان و دهشت در شرق المیانه و در روز های اخیر بحران یمن موج خطرناک تفرقه مذهبی را دامن میزند و کشمکش های جدید نیابتی (ایران و سعودی) در افغانستان سرایت خواهد کرد .

« ذهنیت تکفیری » در میان روشنفکران نیز سرایت کرده است « عقلای کرام » که در نقش « مفتی » و « محتسب » عمل مینمایند و « تیکه دار » و « کلید دار » می باشند و بمثابه « دیموکرات های مادر زاد » پروژه های « حامیان » را تطبیق مینمایند .

موجودیت افغانستان در گرو رشد و انکشاف آن می باشد و مردم با چنگ زدن بوحدهت ملی خواهند توانست دولت مشروع و ملی را مستقر بسازند ، ستون فقرات این دولت را حاکمیت قانون میسازد و باید قوای مسلح ملی و غیر تنظیمی در خدمت آن قرار داشته باشد و ارگانهای حراست حقوق وقوه مستقل قضا عدالت را در کشور بر قرار نمایند . رفتن بشاهراه ترقی به منوط به همین پیشرطها می باشد و حاکمیت عقل ، تساهل ، تسامح و همدیگر پذیری پیشرط استقرار دیموکراسی پنداشته می شود . باید تساهل در درسهای مکاتب راه یابد و کمپاین ملی بخاطر آن انجام یابد .

افغانستان مانند هر کشور متمدن دنیا با گسترش تساهل بشاهراه انکشاف خواهد رفت ، در مجموع تاریخ بشر و از جمله تاریخ اسلام دوره های عروج ، ادوار متساهل بوده ومی باشند .

دین غیر متساهل و بدور از اعتدال و سیاست غیرمتساهل و جدا از فرخنگ دمار از روزگار مردم بیرون کرده است .

مردم مستضعف افغانستان با وجد تمام مصایب و موانع

و در حالیکه در معرض سونامی بنیادگرایی قرار دارند تسلیم نخواهند گشت ، زنان تابو شکن (سنت شکنی جسورانه زنان این پیام را به تاریخ میدهد که در « جدل ، سنت و مدرنیته » زنان افغان پیشگام می باشند) و جوانان دلیر تاریخ را رقم میزنند و روشنگران متعهد بخاطر حاکمیت قانون و حاکمیت عقل تلاش مینمایند و پیروزی در برابر جهالت از آن علم ، نور و روشناهی می باشد

با این مرور عام آنچه در ذهن نا ذهن این حقیر خطور یافت بخدمت خردورزان و روشنگران گرامی تقدیم گردید تا با نقد و تکمله شان ، دایره این بحث را توسعه خواهند داد .

mir-sadat@hotmail.com

آدرس ایمیل :